

۱۵ خرداد و مقابله با سیاه‌نمایی‌های غرب علیه فرهنگ ایرانی - اسلامی

دکتر مظفر نامدار^۱

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سر و کاری ندارد که دهقان‌ش برای دیگران کشت
اقبال لاهوری

مقدمه

مجموعه‌ای که در دست دارید از یک جهت شاید یک خوانش جدید درباره نهضت ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ باشد اما از جهت دیگر در مورد آینده‌شناسی چرخش‌های سیاسی، چرخش‌های عقیدتی و چرخش‌های ضد انقلابی در ایران دوران معاصر نیز هست. درست است که این مجموعه به دگرگونی‌های نیم‌قرن پیش ایران و آغاز نهضت امام خمینی می‌پردازد، اما به نوعی با دورنمای انقلاب اسلامی نیز پیوند وثیقی دارد و امکان اثبات و نفی

۱. این مقاله در فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، سال دوازدهم، شماره ۴۳ و ۴۴، بهار و تابستان ۹۴ به چاپ رسیده است.





مضمون و جوهر اندیشه‌ها، جریان‌ها و فرآیندهایی که از آغاز تا به امروز به نوعی در ارتباط با نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی بوده‌اند، را فراهم می‌سازد.

پاسخ‌های متنوعی که در طول نهضت امام خمینی از آغاز تا به امروز، به موضوعات و مسائل پیچیده تاریخی، سیاسی و عقیدتی داده می‌شود عموماً ناظر به این پرسش بنیادین است که نهضت امام خمینی، درخت تنومند و سرزنده و شاداب آن یعنی انقلاب اسلامی و میوه شیرین آن یعنی جمهوری اسلامی به کجا می‌رود؟ این سؤال، به ویژه اگر پویایی تحولات اجتماعی مدنظر قرار گیرد، همواره تمامی جنبش‌های بزرگ اجتماعی و توده‌های وسیع مردمی و گروه‌ها و جریان‌های سیاسی را به خود مشغول کرده است و نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. باید اعتراف کرد که چنین پرسشی آشکارا هراس‌انگیز و فکر کردن به ابعاد و نتایج احتمالی آن دلهره‌آور است.

ما می‌دانیم که این جهان در سطح گسترده‌ای دستخوش دگرگونی است. این دگرگونی‌ها نه تنها تکنولوژی و ارتباطات، بلکه تمامی حیات اجتماعی ما را در بر گرفته است. اکنون همه ما حتی دلهره تغییر در خصوصی‌ترین روابط شخصی در درون خانواده خود را از طریق شبکه‌های سایبری و تلفن‌های هوشمند که در خلوت و جلوت ما حضور دارند را با تمام وجود حس می‌کنیم. بنابراین چگونه می‌توانیم به حال و آینده فعل و انفعالات سیستم اجتماعی خود نیندیشیم و به اثرات اضطراب‌آور این فعل و انفعالات و پیامدهای آن فکر نکنیم.

پرسش از جهت‌های آینده در زندگی بشر آنچنان هول‌انگیز است که حتی بعضی از متفکرین علت بازگشت انسان پسامدرنیته به مذهب را در صور گوناگونش، بیم از آینده پر ابهام و پر مخاطره و تسکینی می‌دانند که ایمان مذهبی در مقابل این وحشت‌زدگی بشارت می‌دهد؛ آن هم در دورانی که انسان با تبختر خاصی تصور می‌کرد که فرآیند جنجالی و پر خروش توسعه علوم و تکنولوژی و عقلی شدن بر مذهب سایه خواهد افکند و برای همیشه تومار آموزه‌های پیامبران را در هم خواهد پیچید.^۱

توهم بشر این بود که با خارج کردن دین و اخلاق، سیاست عقلی خواهد شد. اما اکنون رفته رفته انسان نگران است که بیش از حد به عقل خود تکیه کرده است. جوامعی که حدود دو، سه قرن است با عقل فلسفی اداره می‌شوند بیش از همه مستعد خشونت، کشتار، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، سلب آزادی‌های بشری و نابود کردن زندگی

۱. برای مطالعه بیشتر رک: آدام شاف، جهان به کجا می‌رود؟، ترجمه فریدون نوایی، تهران، آگاه، ۱۳۶۹.



انسان هستند. از کانت به بعد نقش فلسفه در سیاست این بود که نگذارد عقل از محدوده حس، تجربه و استقرا فراتر رود؛ اما از همان لحظه مشخص بود که با چنین رویه‌ای، فلسفه سیاست دچار تناقضی آشکار خواهد شد.

بنابر این حتی اگر در میان تمامی نظریه‌هایی که به علل و عوامل قیام ملت ایران علیه رژیم پهلوی در ۱۵ خرداد سال ۴۲ و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ پرداخته‌اند، تنها از این زاویه، یعنی بیم از آینده پر ابهام و پر مخاطره که در نتیجه دگرگونی‌های ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد به وجود آمد به این نهضت نظر شود و بازگشت ملت ایران به مذهب در حوزه سیاست را ناشی از سردرگمی، وحشت و ابهام چشم‌اندازهای دگرگونی در دوران پهلوی و قبل از آن بدانیم باز هم از عظمت نهضت امام کاسته نخواهد شد و خوانش‌های مکرر این نهضت و چشم‌اندازهای آینده آن ما را از دلهره‌های ابهام‌برانگیز و نامطمئن در امان خواهد داشت.

خیلی از محققین این را پذیرفته‌اند که نهضت امام خمینی در سال ۴۲ با ایجاد شکاف در ارکان ایدئولوژی‌های سنتی و کهنه ما و نظام‌های ارزشی مرتبط با این سنت‌ها، بحران‌های متعدد و ژرفی را در نظام شاهنشاهی و جریان‌های وابسته و پیوسته به آن ایجاد کرد که صرفاً نمی‌توان با پاسخ‌های ابهام‌برانگیز و نامطمئن از کنار آن گذشت و آن را فقط به اصلاحات امریکایی‌ها در ایران و بی‌ارادگی رژیم شاه و امثال این دلایل فرو کاست.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، کافی بود چند سالی دیگر، سرشار از سرمستی متأثر از پیروزی کودتاگران و بازی مبارزه موش و گربه‌ای گروه‌ها و جریان‌ها با دولت‌ها و مجالس دست‌نشانده شاه بگذرد تا ایران به یک کشور مطلقاً اسیر و مستعمره امریکا و اسرائیل و بازار مصرف کالاهای بنجل اروپایی، امریکایی و اسرائیلی و از همه بدتر به یک کشور با یک مذهب جعلی بهایی - صهیونی تبدیل شود. جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت قرار بود برای ایران آزادی، امنیت، قانون، عدالت، تجدد و ترقی به ارمغان آورند ولی مشروطه‌خواهان، سرنوشت این ملت را در کمتر از یک دهه به دست دهشت‌آفرین‌ترین حکومت دیکتاتوری و ارباب سپردند. هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران را سراغ نداریم که توسط یک دولت این همه جنایت و خیانت در مقیاس تمام ایران زمین و در مقیاس تمام منافع ملی و در مقیاس تمام فرهنگ و میراث تمدنی ایران اتفاق افتاده باشد.

جنایت و خیانت‌هایی توده‌گیر که به شیوه‌ای به ظاهر عقلانی و قانونی و در پس



شعارهایی به ظاهر جذاب و دهن پر کن و با خونسردی تمام به نام مدرنیسم و مدرنیزاسیون صورت گرفت. جنایت‌هایی زائیده توهّمات کسانی که خود را متجدد و مترقی می‌خواندند و دامنه این تجدد و ترقی را حتی به زندگی شخصی و خصوصی خانواده‌های ایرانی کشاندند تا قدرت مطلقه‌ای را به نام قدرت مدرن در ایران پایه‌ریزی کنند. قدرتی که به جای حفاظت از امنیت، آزادی و استقلال کشور، حافظ منافع اربابانی بود که پشتوانه‌های تئوریک، تسلیحاتی و سیاسی این قدرت به حساب می‌آمدند.

قرنی که با چنین چرخش شومی از سال ۱۲۹۹ شمسی (سال کودتای سیاه رضاخان) در ایران آغاز شد از همان ابتدا پیام‌آور تغییرهای ویران‌کننده‌ای در نظام فرهنگی و اجتماعی ایران بود. از جنبش مشروطه تا نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، فرآورده‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در کشور، نه نمودار واقعیت‌های جامعه ایرانی بلکه ساخته ساده‌لوحانه ذهن‌هایی بود که باور کرده بودند «تجدد و ترقی را می‌توان مانند درخت نارگیل از جایی به جای دیگر منتقل کرد و به بار نشانند.» چنین صورت‌هایی از تجدد از نظر عقلی مواردی سطحی و دور از بافت‌های اجتماعی و فرهنگی ایران بود و از ابتدا روشن بود که مورد اقبال عمومی قرار نگیرد.

اما چرخشی که بعد از کودتای سیاه در ارکان حکومتی ایران ایجاد شده بود از ناحیه اربابان خود مأموریت داشت به هر قیمتی ایران را وارد مدار حاشیه‌های نظام سرمایه‌داری که تأمین‌کننده انرژی‌های حیاتی برای این نظام از یک طرف و بازار مصرف کالاهای این نظام از طرف دیگر باشد، کند. این سیاست‌ها تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد سیاست‌های جاری در ایران بودند ولی دولتمردان، روشنفکران و صاحب‌نظران این مرز و بوم نه تنها با زبان بسته در گوشه‌ای نشست و نظاره‌گر این رخدادهای شوم بودند بلکه بخش قابل توجهی از آنها خود کارگزاران دوره گذار به حساب می‌آمدند.

اما توفان از نقطه‌ای که کسی تصورش را نمی‌کرد فرا رسید و باز هم مثل گذشته تاریخ، از درون حوزه‌های علمیه این سکوت مرگبار شکسته شد. تردید در حقانیت رژیم سلطنتی و پایه‌های آن توسط امام خمینی راه را برای پرسش‌های بنیادی گشود. - آیا ترقی ایران آن گونه که از یک قرن پیش در گوش ما زمزمه می‌کنند جز با گذشتن از روی کشته‌های راه دین و آموزه‌های پیامبران، امکان‌پذیر نیست؟

- آیا پیشرفت و توسعه و تعامل با جهان جز با گذشتن از روی پیکر کشته‌های استقلال، آزادی، هویت، فرهنگ و اصالت کشور میسر نیست؟

- آیا عزت و سربلندی جز با تقلید از بیگانگان و نادیده گرفتن ذخایر و سرمایه‌های

بومی غیر ممکن است؟

- آیا دین برای این که مقدس، عزیز، و پاک بماند باید از حوزه عمومی مردم یعنی سیاست، حکومت و سایر امور دنیا خارج شود و به حوزه شخصی برگردد؟
- آیا رژیم سلطنتی و پادشاهی آن گونه که به ما گفته‌اند ودیعه الهی است و مردم حق تردید و نفی آن را ندارند؟

- آیا رژیم سلطنتی یک رژیم عقلی و منطقی است؟
- آیا اطمینان داریم که باورهای غرب‌گرایان بازتاباننده هنجارهای فرهنگی و تاریخی ملت ایران است؟

- آیا بدون هماهنگی و سازگاری سیاسی با قدرت‌های استکباری نمی‌توان از امکانات جهانی استفاده کرد و مسیری که آنها به ما نشان می‌دهند به اضمحلال منتهی نخواهد شد؟

- آیا پیشرفت عمومی کشور جز با هماهنگی با قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر نیست بنابراین ما همیشه باید در پناه یکی از قدرت‌ها زندگی کنیم تا تکه نانی به ما برسد؟
نظام پرشش‌هایی که امام خمینی ایجاد کرد آتش بر خرمن خشک و پوسیده نظام کهنه و فرسوده شاهنشاهی در ایران انداخت. این خاصیت جنبش‌های الهی و جنبش‌های در مسیر حق است. این جنبش‌ها شرایط، امکانات، سؤال‌ها و فرصت‌های جدیدی فراهم می‌سازند. راست گفته‌اند که آنچه در جنبش‌ها اهمیت دارد و تعیین‌کننده است نظام سؤال‌هاست نه امکانات پاسخ. این همان فرصت و موقعیتی بود که امام در رخدادهای ناظر به جنبش ۱۵ خرداد و وقایع بعد از آن برای ملت ایران فراهم کرد.

نظام پیوسته سؤال‌هایی که ارکان رژیم پهلوی و ستون‌های نگهدارنده این ارکان، دیوانسالاری فرسوده و از کار افتاده ایران، جریان‌های نمادین و بی‌بو و خاصیت مبارزه با رژیم، پاسداران مذهب رسمی حکومت، و عبادات و عادات مردم و تئوری‌های رنگ و رورفته تجدد و ترقی را در گستره‌ای از ابهام و تردید قرار داد.

از آن طرف این پرشش‌ها رخوت و سستی و ترس حوزه‌ها را فرو ریخت و نگاه به اسلام را به مسیر اصلی آن برگرداند. اسلام در ایران و از نظر پیروان مکتب اهل بیت، هیچ‌گاه صرفاً مجموعه‌ای از احکام، معاملات و عبادات نبود؛ بلکه یک تاریخ و یک مکتب بود. اسلام اهل بیت در ایران همیشه زبان گفتاری ساده مردم ایران برای ابراز نارضایتی از وضع موجود بود و امام خمینی این زبان را می‌شناخت. برخلاف جریان‌هایی که نسبتی





با این زبان نداشتند و چون شناخت دقیقی از این زبان نداشتند به دنبال این بودند که به هر طریق ممکن این زبان را از ایران حذف کنند و زبان دیگری جایگزین سازند.

امام می‌دانست که مذهب در ایران احکام نیست بلکه روش زندگی است. ما می‌توانیم با استدلال یا با تخریب و تحریف یا با زور و ایجاد تردید افکار و حتی احکام را دگرگون کرده یا دگرگون نشان دهیم اما تغییر در روش زندگی کار پیچیده و مشکلی است. آنچه نهضت ۱۵ خرداد را نقطه عزیمت و نقطه عطف تاریخ معاصر ایران می‌کند همین است که امام خمینی متوجه تلاش‌های خطرناکی می‌شود که از جنگ دوم جهانی به بعد برای تغییر روش زندگی مردم در ایران ساماندهی می‌شود. تلاشی که اگر در ایران ادامه پیدا می‌کرد و سبک زندگی اسلامی مردم را دگرگون می‌ساخت بی‌تردید امروز ایران یک کشوری شبیه مصر یا عراق یا عربستان و یا ترکیه در منطقه می‌شد. کشوری از هم گسیخته و تجزیه شده و درگیر در منازعات قومی، قبیله‌ای و فرقه‌ای.

بنابراین پرسش از چشم‌اندازهای آینده نهضت امام خمینی، پرسشی است که در زمینه مضامین مختلف این مجموعه خوابیده است و پرسشی است نه برای این که پاسخی تعهدآور بدان داده شود که این کاری غیر عقلانی است، بلکه به خاطر این است که مسائل مبتلا به ملت ایران در صد سال اخیر در زمینه‌های این پرسش بیان شود و به مشکلات و راه حل‌های احتمالی آن فکر شود و مشخص گردد چرا ملت بزرگ ایران از میان تمام گزینه‌های سیاسی پر زرق و برق و پر طمطراق موجود و از میان تمامی جریان‌ها، گروه‌ها و احزاب و از میان تمامی ایدئولوژی‌ها، فلسفه‌ها و نظریه‌های سیاسی، امام خمینی و انقلاب اسلامی را انتخاب کرد؟ چرا در میان همه مدل‌های نظام سیاسی موجود در جهان به سراغ مدل ناشناخته و غیر متعارفی به نام جمهوری اسلامی رفت و دوست داشت که این مدل را هم به جهان معرفی کند؟ چرا باید به امکانات این انتخاب فکر کرد؟ و چرا باید به این انتخاب پایبند بود و به آن احترام گذاشت؟

شاید از این منظر بود که امام خمینی دوست نداشت نهضت ۱۵ خرداد ملت ایران فراموش شود؛ شاید از این منظر بود که امام خمینی از ما می‌خواست که پیوسته به این بیندیشیم که:

پانزده خرداد چرا به وجود آمد؟ و مبدأ وجود آن چه بود؟ و دنباله آن در سابق چه بود؟ و الان چیست؟ و بعدها چه خواهد بود؟ ۱۵ خرداد را کی به وجود آورد؟ و دنباله آن را کی تعقیب کرد؟ و الآن کی همان دنباله را تعقیب می‌کند؟ و پس از این امید به کیست؟ ۱۵ خرداد برای



چه مقصدی بود؟ و تاکنون برای چه مقصدی است؟ و بعدها برای چه مقصدی خواهد بود؟ ۱۵ خرداد را بشناسید؛ و مقصد ۱۵ خرداد را بشناسید؛ و کسانی که ۱۵ خرداد را به وجود آوردند بشناسید؛ و کسانی که ۱۵ خرداد را دنبال کردند بشناسید؛ و کسانی که از این به بعد امید تعقیب آنها هست بشناسید؛ و مخالفین ۱۵ خرداد، و مقصد ۱۵ خرداد را بشناسید...^۱

وجه آینده‌پژوهی این نهضت از منظر امام خمینی، هیچ توجیهی ندارد جز این که نهضت ۱۵ خرداد و آرمان‌های آن تنها امکان و ضرورتی بود که می‌توانست جایگزین وضع حقارت‌باری باشد که ایران در آن دوران گرفتارش بود. این که ملت ایران پذیرفت که اگر این جایگزینی اتفاق نیفتد آینده هیچ فرصتی برای حضور در تاریخ به این سرزمین توحیدی نخواهد داد خود یک تصمیم سرنوشت‌ساز تاریخی بود که باید اتخاذ می‌شد.

ملت ایران آگاهانه این تصمیم را گرفت. از آن دورانی که اصلاحات امریکایی را رد کرد و به تمام جریان‌هایی که مأموریت بزک کردن استبداد و استعمار را داشتند نه گفت و عزیزترین گوهر وجودی خود یعنی جان را بر کف گرفت و در مقابل گلوله و سرنیزه ایستاد و حاضر شد مثل مولایشان حسین بن علی (ع) با همه دارایی‌های خود به میدان بیایند، نشان می‌داد که ملت ایران این مسیر را احساساتی انتخاب نکرده است و یا برای رسیدن به منافع شناخته‌شده‌ای که اغلب گروه‌ها، احزاب و جریان‌ها برای آن مبارزه می‌کنند، به میدان نیامده است.

ایستادگی در مقابل ارکان نظام شاهنشاهی و نفی این نظام و مقاومت در برابر تمامی ستون‌های نگهدارنده آن و از همه مهم‌تر تردید در اصلاحات نمایشی و اندیشیدن به ضرورت جایگزینی برای آن شاید امروز در موقعیتی که انقلاب اسلامی برای ما فراهم کرده است به ظاهر امر بعید و خطیری به نظر نرسد ولی نسل حاضر و نسل آینده باید به دلهره‌آور بودن این امکان و ضرورت، حتی در حوزه پندار، در شرایط سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ ببیند.

در سال‌هایی که با عوام‌فریبی‌های رژیم پهلوی و نمایش‌های عجیب و غریب و فریبنده‌ای چون تقسیم اراضی در میان دهقانان، لغو رژیم ارباب-رعیتی، اعطای آزادی به زنان، آزادی انتخابات، بردن سواد به روستاها، بردن بهداشت به روستاها، شریک کردن

۱. صحیفه/امام، ج ۸، ص ۵۳.



مردم در سود کارخانه‌ها و امثال این شعارها پای بسیاری از جریان‌هایی که داعیه مبارزه با استبداد و استعمار داشتند، لغزید و اغلب گروه‌ها و جریان‌ها را نه تنها خلع مسئله کرد بلکه بعضی از این جریان‌ها برای شراکت در این انقلاب شاهانه و ابراز تبریک به محضر اعلیٰ حضرت همایونی! گوی سبقت را از یکدیگر می‌ربودند.

در چنین فضایی که عقل و هوش از سر همه پریده بود، به گونه‌ای که صدای پای اضمحلال و نابودی را در بغل گوش خود نمی‌شنیدند و کسی جسارت پرسش درباره چشم‌انداز این وقایع پی در پی را نداشت، طلبه‌ای از درون یکی از حجره‌های حوزه علمیه قم، دست خالی و بدون پشتوانه حمایت محکم حتی از درون شبکه‌های قوی مرجعیت در ساختار حوزه، بدون داشتن حزب و گروه و سازمان و بدون داشتن پشتوانه حمایتی یکی از قدرت‌های خارجی (که در این دوران اغلب گروه‌ها و جریان‌ها به دلایل متعددی خود را به این پشتوانه‌ها متصل می‌کردند و برای این که نماینده انحصاری این قدرت‌ها در ایران باشند با هم مسابقه می‌دادند)؛ به میدان آمد و مردم را که هدف اصلی این عوام‌فریبی‌ها بودند با خود به صحنه آورد و نمایشی بودن این عوام‌فریبی‌ها را بر ملا ساخت.

اگر از این زوایا به نهضت ۱۵ خرداد سال ۴۲ نگاه نکنیم اندیشیدن به چشم‌انداز آینده ۱۵ خرداد در «بعدهای» تاریخ و مقصد ۱۵ خرداد و دنباله‌های آن و شناخت مخالفان آن که هدف توصیه‌های راهبردی امام خمینی است، برای کسانی که از این «به بعد» امید تعقیب آرمان‌های ۱۵ خرداد را در سر می‌پروراند بی‌وجه خواهد بود. عظمت نهضت ۱۵ خرداد وقتی فهمیده می‌شود که به تحلیل‌های جامعه‌شناختی نیروهای مقابل ۱۵ خرداد توجه شود. تحلیل‌های کسانی که جوان‌های نسل اول انقلاب اسلامی که با نام و یاد و نوشته‌های آنها شور مذهب و شور انقلاب در آنها به خروش می‌آمد، نمی‌توانستند باور کنند که امکان دارد چنین متفکرانی نیز در پرتو اقدامات عوام‌فریبانه انقلاب سفید، به تمام داشته‌های جامعه‌شناختی خود که بدان مغرور بودند بخندند و فریب تابلوهای «شرکت تعاونی روستایی» در مسیر جاده‌ها و «مزارع کشت و صنعت» نمایشی رژیم شاه را بخورند؛ مزارعی که از اساس متعلق به صهیونیست‌ها بود و ربطی به کشاورزانی که در همان سال‌های اول اصلاحات ارضی نابود شدند و به شهرها مهاجرت کرده بودند نداشت!!

در خرداد سال ۴۳، ۱۵ خرداد‌ها در اندیشه پیدا کردن جسد پاک کشته‌های خود در گورستان‌ها سرگردان بوده و در تب و تاب بزرگداشت این فاجعه می‌سوختند و از همه



حیاتی‌تر، به شیوه ایستادگی و افشای قرارداد قرون وسطایی کاپیتولاسیون در عصر انقلاب سفید!! فکر می‌کردند. ولی عده‌ای در همین دوران گرفتار اثبات یا نفی سرشت طبقاتی هیئت حاکمه و دور بودن اعلی‌حضرت از این پایگاه طبقاتی بودند. مراد من در اینجا نفی یا ایجاد تردید نسبت به بعضی از چهره‌های تاریخی در ایران معاصر نیست بلکه هدف این است که نشان دهیم چرا باید به نهضت ۱۵ خرداد از زاویه تحلیل‌های متعارف جامعه‌شناختی و سیاسی نگاه نکرد و برای این جنبش همان علائم عمومی را که جامعه‌شناسان و جنبش‌شناسان برای همه جنبش‌های اجتماعی قائل هستند، قائل نشد.

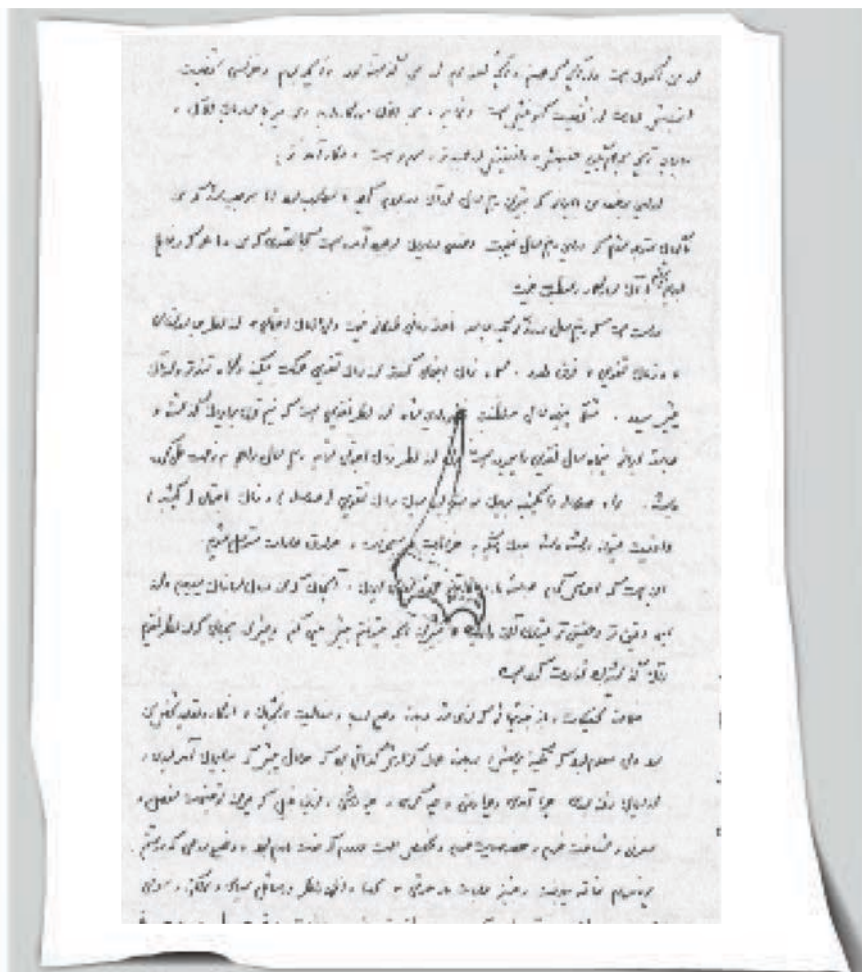
زیرا حتی مخالفان نهضت ۱۵ خرداد در بدنه نیروهای منسوب به مذهب نیز در برقراری رابطه با این نهضت و فهم آن متعارف عمل نکردند. همان طوری که امروز در نسبت با انقلاب اسلامی نیز این گونه عمل می‌شود.

دکتر علی شریعتی در خرداد سال ۱۳۴۳ هنگام بازگشت به ایران در مرز بازرگان به جرم فعالیت برای جبهه ملی در فرانسه بازداشت می‌شود و طبق اظهارات خودش از راه زمینی به تهران منتقل می‌گردد. در تهران مورد بازجویی قرار می‌گیرد و در نهایت، ورای مباحث مطروحه در برهه‌های بازجویی، نامه جداگانه‌ای که بعدها به نامه ۴۰ صفحه‌ای شهرت پیدا می‌کند برای ساواک می‌نویسد. این نامه از جهت نگاه جامعه‌شناختی که به ایران بعد از اصلاحات ارضی دارد در نوع خود جالب توجه است و به نظر می‌رسد بهترین سند برای فهم مبانی اختلافی نهضت ۱۵ خرداد با سایر جریان‌ها به خصوص جریان‌هایی که به نوعی به مذهب منسوب بوده و در قالب جریان‌های مذهبی وابسته به جبهه ملی و وفادار به دکتر مصدق در گرایش‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی و ناسیونالیستی فعالیت می‌کردند، می‌باشد. دکتر شریعتی در این نامه به نکات مهمی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد چرا در نهضت امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد از جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی اثری نیست و این نهضت بیش از آن که یک نهضت از پایگاه اجتماعی خاصی با گروه پیشرو خاص باشد یک نهضت به تمام معنا مردمی و فراگیر بود و چرا نباید با ابزار جامعه‌شناختی متعارف که تحت تأثیر بنیادهای فلسفه سیاسی و اجتماعی غربی است به سراغ این نهضت رفت.

دکتر شریعتی می‌نویسد:

اولین برخورد من با ایرانی که بیش از پنج سال از آن دور بودم گرچه نامطلوب بود اما موجب شد که من ناگهان متوجه شوم که در این پنج

سال غیبت، وضعی در ایران به وجود آمده است که با تصویری که من و ما همه که در خارج بودیم داشتیم با آن سازگار و منطبق نیست... مأموران اطلاعات و مطبوعات و کسانی که معرفی ایران و اوضاع ایران را در خارج بر عهده دارند چنان ضعیف یا سهل انگارند که به هیچ وجه کوچکترین قدمی مؤثر در راه شناساندن جریانات اخیر ایران و تغییرات ریشه‌ای اجتماعی که در آن رخ داده است برنداشته‌اند و شاید خود نیز به درستی و عمیق از آن آگاه نیستند...^۱



۱. شریعتی به روایت/اسناد ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۷۲.

جنبش مشروطه و جنبش ملی
شدن صنعت نفت قرار بود برای
ایران آزادی، امنیت، قانون،
عدالت، تجدد و ترقی به ارمغان
آورند ولی مشروطه خواهان،
سرنوشت این ملت را در
کمتر از یک دهه به دست
دهشت آفرین ترین حکومت
دیکتاتوری و ارباب سپردند

دکتر شریعتی از مسیر مرز بازرگان تا تهران که
بی تردید نصف آن در شب طی شد مگر چه دیده بود
که این گونه منقلب گردید و خارج از همه مقیاس های
سنجش تحولات اجتماعی، از کارگزاران حکومت
شاه شکایت می کند که چرا این دگرگونی ها را خوب
به دانشجویان در خارج و به مردم معرفی نمی کنید!!
او می گوید:

من وقتی وارد ایران شدم در طول
راه تا تهران وقتی چشمم به تابلوهای
پیاپی که شرکت های تعاونی

روستایی را اعلام می کرد می خورد غیر عادی می نمود به غالب دهات
بین راه که می گفتند این ساختمان مدرسه است که بدون کمک مالی
دولت خود سپاهیان دانش و مردم ساخته اند بر می خوردم تا حد زیادی
قابل تصور نبود... به عقیده من قانع کردن دانشجوی ایرانی خارج از
کشور را نسبت به تقسیم اراضی، نابود شدن فئودالیت، آزادی زن، تجهیز
علیه بی سواد و سهمیم کردن کارگر در سود به مراتب آسان تر و فوری تر
است تا دیگران...^۱





نمی‌خواهیم ادعا کنیم که مبادی سنجش جامعه‌شناختی متفکرانی مثل دکتر شریعتی در حد چند تابلوی شرکت تعاونی روستایی و سطحی و ساده بود ولی این مسئله در فهم مبادی بنیادین جنبش ۱۵ خرداد در شرایطی که تحصیل کرده‌های جامعه‌شناسی دانشگاه سوربن فرانسه با دیدن چند تابلو در روستاها نتیجه می‌گرفتند که رژیم شاه در ظرف پنج سال فئودالیت را در ایران نابود، زنان را آزاد، بی‌سوادی را ریشه‌کن و کارگران را در سود سهیم کرده است، بسیار اهمیت دارد!

نگاه دکتر شریعتی و کسانی که مثل ایشان می‌دیدند و تحلیل می‌کردند و هنوز هم به انقلاب اسلامی نیز چنین نگاهی دارند، دقیقاً شبیه همان نگاهی است که مارک گازیوروسکی در کتاب *سیاست خارجی آمریکا و شاه* و اغلب تحلیل‌گران غربی نسبت به انقلاب اسلامی دارند. او می‌نویسد:

انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ ایران برای اکثر ناظران نقطه ابهامی به شمار می‌آید؛ زیرا این کشور از اوایل دهه ۱۹۶۰ م/۱۳۳۸ ش، از نرخ بالای رشد اقتصادی بهره‌مند بوده و در جریان کامل یک «انقلاب از بالا» (مثل انقلاب سفید) قرار گرفته بود، که به نظر می‌آمد جلودار کشورهایی باشد که در راه مدرنیزه کردن خود، گام برمی‌دارند. یک برنامه عمده اصلاحات ارضی به اجرا در آمد و صنعتی کردن کشور با سرعت، در حال انجام بود که تقریباً برای همه قشرهای اجتماع ایران، اشتغال و بهبود وضع اقتصادی را فراهم می‌آورد... نسل جدیدی از تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده غرب در سمت‌های بالای امور دولتی و صنعتی قرار گرفتند... کارشناسان همانند ناظران امور، چه در داخل ایران و چه در کشورهای دیگر، از این که در چنین شرایطی انقلابی سریع رخ داد، مبهوت ماندند...^۱

شبهات نگاه شریعتی و گازیوروسکی در فهم تحولات جامعه‌شناسی ایران به این اعتبار شبیه به هم است که از یک مبانی تئوریک در غرب سرچشمه می‌گیرد و بیش از آن که ناظر به وقایع و اثرات آن در باورها، آرمان‌ها و تمایلات درون جامعه باشد ناظر به خود تئوری و مبانی حاکم بر این تئوری‌هاست. تئوری‌ها در علوم انسانی، لزوماً منطبق با واقعیت نیستند بلکه برساخته‌های ذهنی ما برای تفسیر واقعیت‌ها هستند. این برساخته‌های ذهنی که ما تلاش می‌کنیم آن را به تمامی وقایع مشابه تعمیم دهیم،

۱. مارک ج. گازیوروسکی، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۳۳.



همیشه استعداد لازم را برای تبیین رخدادها ندارند. در حوزه علوم انسانی چون شرایط و عوامل تأثیرگذار، آرمان‌ها و انگیزه‌ها و مکانیسم‌های متنوعی که در شرایط و محیط‌های متفاوت یکسان نیستند در وقوع و فهم رخداد تأثیرگذار است به سختی می‌توان نتایج به دست آمده در یک رخداد را بر رخداد مشابه تعمیم داد. برای همین بود که شریعتی و گاز یوروسکی نتوانستند وقوع رخداد را به درستی درک کنند.

آنها نگاه نمی‌کنند که این تابلوها و ساختمان‌ها، اولاً؛ واقعی است یا نمایشی است برای رهگذرانی که لحظه‌ای از کنار آن رد می‌شوند! ثانیاً؛ چه میزان عزت، رضایت، کرامت و آزادی جامعه را ارتقا بخشیده است؟ فقط تعداد تابلوها برای آنها ملاک رضایتمندی مردم و مبانی توسعه بود. آنچه باعث شد که شریعتی با دیدن چند تابلو و چند مدرسه نتیجه بگیرد که تحولات بزرگی در ایران به وقوع پیوسته و در نتیجه مردم خوشبخت و راضی هستند!! شبیه همان چیزهایی است که گاز یوروسکی دیده بود و تصور می‌کرد با چنین اتفاقاتی دیگر معنی ندارد که در ایران انقلابی اتفاق بیفتد.

این مبانی توانایی نداشتند بزک کردن‌های پشت این دگرگونی‌ها را ببینند و میزان رضایت یا نارضایتی مردم را به درستی تحلیل کنند؛ زیرا معیارهای حاکم بر مبانی‌ای که شریعتی و گاز یوروسکی از آن استفاده می‌کردند چیزی فراتر از تابلوها نبود. مثل نگاهی که امروز عده‌ای به تابلوها، قراردادها، گفت‌وگوها، مذاکرات و مقاوله‌نامه‌ها در جمهوری اسلامی دارند. آنها متوجه بزک کردن‌های امریکا در پشت این مذاکرات نیستند و سرنوشت این مملکت و انقلاب را به گونه‌ای به بعضی از مذاکرات پیوند زدند که گویی اگر به توافقی نرسیم همه چیز از دست رفته است و همه چیز تیره و تار و سیاه خواهد شد.

این نوع سیاه‌نمایی نسبت به داشته‌های ملت ایران، در تاریخ مارشیه قدیمی دارد و واقعه جدیدی نیست. یکی از مبادی اساسی نهضت ۱۵ خرداد مبارزه با همین سیاه‌نمایی‌هایی بود که رژیم پهلوی، جریان غرب‌گرایی، مستشرقین و ارکان نگاهدارنده آنها همیشه نسبت به تاریخ، مذهب، فرهنگ، زبان و ادبیات ایران، ذخایر و سرمایه‌های این کشور و توانایی‌ها و استعدادهای این ملت انجام می‌دادند تا راه را برای پذیرش اربابان خود فراهم سازند.

اساساً اگر بگوییم که نهضت ۱۵ خرداد از یک جهت نهضتی علیه سیاه‌نمایی‌های سیستماتیک علیه ایران، ملت ایران، ذخایر و سرمایه‌های ایران و توانایی‌های ملت ایران بود، به بیراهه نرفته‌ایم.

۱۵ خرداد نهضتی در مقابله با سیاه‌نمایی‌های سیستماتیک علیه ایران

امروزه یکی از خطرهایی که نظام جمهوری اسلامی ایران و انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند همین خطر سیاه‌نمایی مخصوصاً سیاه‌نمایی‌های دولتی است. کسی تردید ندارد که سیاه‌نمایی بد است، اما سیاه‌نمایی دولتی بدترین نوع آن است؛ نه فقط به این دلیل که سیاه‌نمایی دولتی اقدامی ضد اخلاقی، ضد میانه‌روی و ضد اعتدال است؛ بلکه به این خاطر که سیاه‌نمایی دولتی به هر شکل و در هر قالبی و توسط هر جریان و نهادی، مانع اعتماد عمومی جامعه به ساختار نظام سیاسی و ارکان و قوای منسوب به این ساختار و استعدادهای نهفته در یک جامعه و داشته‌های یک ملت می‌شود. بنابراین فی‌البداهه می‌توان ادعا کرد که سیاه‌نمایی دولتی یکی از عوامل اصلی و اساسی ایجاد شکاف‌های اجتماعی در جامعه، و شکاف‌های اجتماعی یکی از علت‌های بنیادین ستیزه‌جویی و پیکارهای اجتماعی بوده و این ستیزه‌جویی‌ها و پیکارها به نوبه خود، به پیامدهای سیاسی و اجتماعی گوناگونی مانند جنبش‌های اجتماعی کاذب، رخدادهای سیاسی زودگذر، تشکیل نهادهای سیاسی بی‌هویت و نوبه‌ای، سیاست‌گذاری‌های فله‌ای و بی‌بنیاد منجر می‌شود و در نهایت مانع بزرگ پیشرفت، توسعه، آزادی و استقلال جامعه است.

این همان روشی بود که جریان منورالفکری از دوران قاجاریه تاکنون، با استفاده از آن ملت ما را نسبت به داشته‌های خود بی‌اعتماد کرد و راه حل معضلات و مشکلات این مملکت را به خارج از ایران منتقل نمود. سیاه‌نمایان دولتی خواسته یا ناخواسته اعتماد عمومی جامعه، یعنی رکن اصلی سرمایه اجتماعی و قدرت نرم جامعه را مورد تهاجم قرار می‌دهند و ماده خام پیکارهای سیاسی و اختلافات فروخته و ناهمگنی اجتماعی را حتی برای سرنگونی خود فراهم می‌سازند!

اکثر پژوهشگران حوزه اجتماعی، سیاه‌نمایی دولتی را نشان‌گویایی از «دولت سست» در مقابل «دولت پرتوان و نیرومند» می‌دانند. دولت پرتوان دولتی است که برای رسیدن به اهداف تبیین‌شده از جمله نفوذ در جامعه، تنظیم روابط خارجی، تنظیم روابط اجتماعی، بهره‌برداری از منابع، تخصیص یا استفاده از منابع به شیوه کارآمد و انجام سایر سیاست‌ها و وظایف دولتی به نقش خودسالار و توانایی‌های سازمانی و نهادینه کردن این توانایی‌ها و بهره‌گیری از استعدادهای جامعه متکی است. دولت نیرومند نیازی ندارد با سیاه‌نمایی دولت‌های گذشته و انکار تمامی دستاوردهای دولت‌های قبل، خود را تعریف و توجیه نماید و می‌داند که نمی‌تواند با این روش جای پای محکمی برای





اثبات توانایی‌های خود به دست آورد. اما دولت سست دولتی است که به دلیل ضعف‌های ساختاری، سازمانی، نهادی و ضعف در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و از همه مهم‌تر، برخورداری از نخبگانی ناکارآمد و فرتوت به شدت خود را گرفتار پیکارهای اجتماعی و یا دولتی کرده و تلاش می‌کند دیوانسالاری ناتوان و ناکارآمد خود را در پشت سیاه‌نمایی اسلاف خود پنهان نماید و اوضاع به ارث رسیده به خود را آنچنان ویرانه و از هم گسسته نشان دهد که گویی قرن‌ها وقت نیاز است تا این خرابه‌ها تبدیل به آبادانی شود!!

چنین دولتی چون توانایی ایجاد وفاق اجتماعی را ندارد و همواره خود را در معرض تهاجم و نظاره‌گری گروه‌های اجتماعی و سیاسی می‌بیند برای حفظ و توجیه خود یا به سیاه‌نمایی‌های گذشته روی می‌آورد یا مانند دولت‌های اقتدارگرای عصر رضاخانی، به اعمال کنترل‌های محسوس و نامحسوس اجتماعی متکی می‌شود و گاهی هم چنین دولت‌هایی در نقش گروه‌ها و جریان‌های معارض و اپوزیسیون ظاهر می‌شوند و با دامن زدن به تنش‌های ایدئولوژیک و جنبش‌های کاذب اجتماعی، اصل مطالبه‌گری از خود را به محاق بازی‌های سیاسی و سیاسی‌بازی‌ها و سیاهکاری‌ها می‌برند. یکی از ویژگی‌های دولت‌های دوران پهلوی همین خصلت سیاه‌نمایی بود و متأسفانه نظام جمهوری اسلامی نیز در بعضی از ادوار ریاست‌جمهوری، نمونه این دولت‌ها را با شدت و ضعف تجربه کرده است.

بنابراین، دولت‌های سست‌بنیاد به این اعتبار به سیاه‌نمایی روی می‌آورند چون در ایجاد سه پایه سازواری اجتماعی یعنی: سازواری در سطح محلی، منطقه‌ای و ملی، میان سیاست‌گذاری، دیوانسالاری و منتقدان دولتی ناتوان هستند.^۱ با این تفصیل، سیاه‌نمایی دولتی بیش از هر چیز نشانه آن است که در ساختار نظام سیاسی جامعه خللی جدی وجود دارد و سیاه‌نمایان عمداً یا سهواً به ما می‌گویند نظام سیاسی موجود کارایی و صلاحیت لازم را برای اداره جامعه ندارد.

کسی از سیاه‌نمایی دشمنان یک ملت یا یک انقلاب چندان تعجب نمی‌کند؛ چون یکی از روش‌های تخریب یک نظام مستقل، سیاه‌نمایی درباره آن نظام است و این اقدامی است که عموماً و مستمراً توسط دشمنان صورت می‌پذیرد و نمی‌توان انتظار داشت که

۱. خوانندگان برای مطالعه بیشتر می‌توانند به آثار زیر رجوع نمایند: پیاپا نوریس، نیکی کدی و دیگران، *جامعه‌شناسی شکاف‌های اجتماعی*، ترجمه پرویز دلیرپور و علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران، کویر، ۱۳۸۸؛ پیوتر زتومکا، *اعتماد نظریه جامعه‌شناختی*، ترجمه غلامرضا غفاری، تهران، شیرازه، ۱۳۸۶؛ فران تونکیس، *اعتماد و سرمایه اجتماعی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷؛ باری بوزان، *مردم، دولت‌ها و هراس*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.



آنها دست به چنین سیاست ناجوانمردانه‌ای نزنند. کسی حتی از سیاه‌نمایی‌های احزاب، گروه‌های ذی نفوذ و گروه‌های فشار نسبت به دولت‌های قبلی و دولت مستقر چندان تعجب نمی‌کند؛ چون کار ویژه احزاب که اراده معطوف به قدرت است چنین اقتضائاتی را توجیه‌پذیر می‌کند؛ حتی اگر این روش، ناجوانمردانه و غیرموجه باشد با وجود این احزاب و جریان‌ها عموماً از این روش‌ها برای تخریب رقبا و توجیه خود استفاده می‌کنند. اما آنچه محل پرسش و غیر قابل توجیه است سیاه‌نمایی دولتی است؛ سیاه‌نمایی دولتی از نظر منطق سیاسی و منطق عقلی فاقد توجیهات تئوریک است. زیرا هیچ عقلی نمی‌پذیرد که ساختار قوا در یک کشور برای توجیه ناتوانی یا توانایی یا برای حفظ بقای خود نه تنها تمام اقدامات و زحمات دولت و دولت‌های قبلی را مورد انکار قرار دهد بلکه تمامی منابع رسمی آماری دولت را که خود نیز بدان متکی هستند بی‌اعتبار سازند.

اولین پرسشی که سیاه‌نمایان دولتی با آن روبه‌رو هستند این است: مگر قرار است این دولت یا این مجلس تا آخر قدرت را در دست خود داشته باشد که این گونه تمامی ساختارها و سازمان‌های رسمی را مورد انکار قرار داده و تخریب می‌کند؟! سیاه‌نمایان دولتی آیا هیچ به این اندیشیده‌اند که دولت بعدی با آنها همان کار را خواهد کرد که آنها با دولت و دولت‌های قبلی کرده‌اند؟ سیاه‌نمایان آیا هیچ به این اندیشیده‌اند که دیوانسالاری در دولت‌های مدرن عموماً با تمام سازمان و ساختارش از دولت‌های قبلی به دولت‌های بعدی منتقل می‌شود و تخریب این دیوانسالاری و آمارها و گزارش‌هایش در دولت قبلی، به نوعی بریدن همان شاخه‌هایی است که دولت بعدی بر آن سوار است؟! بنابراین سیاه‌نمایی دولتی علی‌القاعده فاقد منطق عقلی و تاریخی است که متأسفانه می‌رود تا در دیوانسالاری ایران نهادینه و تبدیل به یک رویه و عادت شود. سیاه‌نمایان دولتی خواسته یا ناخواسته تمامی منابع پیدا و نهان اعتماد عمومی در جامعه را مانند موریانه تجزیه و نابود می‌کنند.

دولت‌مردانی که در دولت جاری می‌گویند: «انشاءالله خداوند به منتقدین ما هم انصاف خواهد داد»،^۱ باید متوجه این مسئله باشند که انصاف فقط حق ویژه آنها نیست. ای کاش دولتمردان دولت یازدهم و وابستگان آنها هم در انتقاد از دولتمردان و دولت‌های قبلی انصاف را رعایت می‌کردند تا دیگران هم درباره آنها انصاف را رعایت کنند. کسانی که خود در تخریب دیگران اسب سرکش نفس را رها کرده و با استفاده از تعبیر و الفاظ

۱. رک: سخنان آقای محمدباقر نوبخت معاون رئیس‌جمهور در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۹۴/۴/۱۲.



ناپسند و ناشایستی چون: دولت مغول، دولت دروغگو، دولت ناپاک، دولت آوار و... تمام زحمات و زارتخانه‌ها، سازمان‌ها و نهادهای دولتی در دولت قبلی که جزء تفکیک‌ناپذیر دیوانسالاری دولت فعلی نیز می‌باشند را نادیده گرفته و تمامی نهادهای آماری را دروغگو و آمارهای آنها را دروغین و از همه بدتر فعالیت‌های آن دولت را به ویرانه‌ها و خرابه‌های عهد مغول تشبیه کرده‌اند، چگونه از منتقدین خود انتظار دارند درباره آنها به انصاف داوری کنند؟! مگر آنها در انتقاد از دیگران به انصاف داوری کردند؟ اگر بی‌انصاف نداند که انصاف چیست، انصاف داند که بی‌انصاف کیست!!

سیاه‌نمایان دولتی وقتی مجامع رسمی آمار کشور که بر اساس مکانیسم خاص خود آمار تهیه می‌کنند و این مکانیسم در ساختار همه دولت‌ها یکسان است را به اعتبار کینه‌ای که از دولتمردان قبلی در دل داشته‌اند بی‌اعتبار و آمارهای آنها را غیر واقعی و دروغ القا کرده‌اند اکنون چه دلیل عقلی در دست دارند که مردم به آمارهای همان مجامع آماری در این دولت اعتماد کرده و آنها را راست بپندارند؟!

ای کاش برای لحظه‌ای سیاه‌نمایان دولتی به نتایج اقدامات تخریبی و زشت خود برای نظام جمهوری اسلامی می‌اندیشیدند و تمامی شاخه‌هایی که بر روی آن نشسته بودند را نمی‌بریدند. هنوز دو سال بیشتر از عمر دولت یازدهم نگذشته است که این دولت در همان دام‌هایی گرفتار آمده است که متأسفانه از روی ناآگاهی یا از روی بداخلاقی یا شاید از روی عمد و خروج از دایره اعتدال و خردورزی، خود برای دولتمردان قبلی تدارک دیده بود. اکنون منتقدان این دولت نیازی نمی‌بینند که انصاف را درباره این دولت رعایت کنند چون معتقدند که هنوز هم دولتمردان این دولت دست از روش ناپسند سیاه‌نمایی دولت‌های قبلی برنداشته و در هر جای بی‌ربط و باربیط، تیر زهر آلود سیاه‌نمایی را به سمت اقدامات، آمارها، گزارش‌ها و فعالیت‌های آن دولت‌ها پرتاب می‌کنند.

اگر سیاه‌نمایان دولتی ذره‌ای انصاف داشتند و در انتقاد از دولت قبلی کینه‌های شخصی خود را جایگزین داوری‌های منصفانه نمی‌کردند اکنون خود در طلب رعایت انصاف از سوی منتقدین دولت به در و تخته نمی‌زدند.

سیاه‌نمایی و اختلاط قدرت سیاسی با قدرت اقتصادی

همانطور که گفته شد متأسفانه سیاه‌نمایی دولتی در دیوان‌سالاری حکومتی ایران پدیده زشت و مزمنی است که از عصر قاجاری و پهلوی به جمهوری اسلامی منتقل



گردید و اگر با این پدیده خطرناک مقابله جدی نشود به عنوان یک بیماری مزمن سیاسی، تمامی ارکان اعتماد عمومی جامعه را متزلزل خواهد ساخت.

این روشی بود که منورالفکران عصر پهلوی از زمانی که مناسبات جابه‌جایی حکومت به دست بیگانگان افتاد و شاه با اراده انگلیس و امریکا جابه‌جایی می‌شد، از آن استفاده می‌کردند تا ملت ایران را نسبت به سرمایه‌های داخلی خود بی‌اعتماد ساخته و دخالت بیگانگان حتی در جابه‌جایی عالی‌ترین سطح مسئولان کشوری را موجه جلوه دهند. اگرچه ممکن است عده‌ای این پدیده را عموماً پیامد خطای اخلاقی یا عقب‌ماندگی فرهنگی - سیاسی دیوانسالاری دولت مدرن و هسته‌های منورالفکری وابسته به آن بدانند ولی از جهت دیگر می‌توان ریشه‌های سیاه‌نمایی دولتی را در اختلاط قدرت سیاسی و اقتصادی در دیوان‌سالاری حکومتی در عصر قاجاری و پهلوی در ایران پیدا کرد.

مطالعه تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که هر جا این اختلاط مورد تردید و پرسش قرار گرفت یکی از روش‌های جاری برای تخریب شخصیتی و حیثیتی افراد و جریان‌هایی که این اختلاط را مورد تردید قرار می‌دهند روش سیاه‌نمایی است. همان روشی که شاه و ستون‌های نگهدارنده حکومت وی علیه حوزه‌های علمیه، روحانیت و امام خمینی به کار گرفتند و در سیستم دیوان‌سالاری حکومتی ایران نهادینه شد و به همان سنت زشت گذشته به جمهوری اسلامی منتقل گردید؛ به گونه‌ای که بعد از انتخابات دولت نهم در ایران در قالب یک رویه سیاسی به کار گرفته شد و وقتی از به کارگیرندگان این روش ناپسند سؤال شد که شما چرا به انتخاب مردم در انتخابات ریاست جمهوری دهم گردن ننهاده‌اید و این انتخاب را برنتابیدید عنوان کردند:

دل ما با کسی که سال ۸۴ پیروز شد اصلاً صاف نشد و هیچ وقت نتوانستیم او را به عنوان مظهر جمهوریت مردم فهمیم و با فرهنگ و صادق جمهوری اسلامی ایران بدانیم.^۱

گویی انتخاب مردم بدون تنفیذ آنها معنا ندارد و آنها ملاک تشخیص مظاهر جمهوریت مردم هستند و اگر انتخاب مردم توسط آنها تنفیذ نشود، می‌توان با هر روشی این انتخاب را مورد انکار قرار داد و با آن مقابله کرد! این باورها در دیوان‌سالاری منورالفکری، نماد بارز اختلاط قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی در دولت‌های مدرن است؛ اختلاطی که عموماً احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ، گروه‌های فشار، جریان‌هایی که اراده معطوف به قدرت دارند و

۱. مصاحبه بر نامه شناسنامه با آقای محمدباقر نوبخت؛ رک: سایت صدای میانه، ۱۳۹۳/۳/۳۰، کد خبر ۲۳۷۱۵.

یکی از مبادی اساسی نهضت ۱۵ خرداد مبارزه با سیاه‌نمایی‌هایی بود که رژیم پهلوی، جریان غرب‌گرایی، مستشرقین و ارکان نگاه‌دارنده آنها همیشه نسبت به تاریخ، مذهب، فرهنگ، زبان و ادبیات ایران، ذخایر و سرمایه‌های این کشور و توانایی‌ها و استعدادهای این ملت انجام می‌دادند تا راه را برای پذیرش اربابان خود فراهم سازند

امثال اینها از دوران گذشته از آن بهره می‌برند و از مزیت‌های آن استفاده می‌کنند و با هر حرکتی که این اختلاط را تهدید کند به مبارزه برمی‌خیزند. یکی از انگیزه‌های اصلی نهضت ۱۵ خرداد مقابله با همین اختلاط شرک‌آمیز در سیاست متعارف بود؛ اختلاطی که امور عمومی و امور عامه را حوزه خصوصی باندها، خانواده‌ها، قبیله‌های سیاسی، احزاب و گروه‌ها و خواصی می‌دانستند که برای خود و وابستگان و پیوستگان خود حق ویژه قائل بودند.

در جمهوری اسلامی رگه‌های این سیاه‌نمایی به صورت جدی در ساختارهای رسمی نظام جمهوری اسلامی از اطرافیان قائم مقام رهبری یعنی آقای منتظری از سال ۱۳۶۵ آغاز شد. اولین کسی که به شکل رسمی روش ناپسند سیاه‌نمایی در درون نظام جمهوری اسلامی را آغاز کرد و به عنوان یکی از دست‌اندرکاران نظام بیشترین حملات را به عملکرد نظام و تخریب اعتماد عمومی مردم انجام داد آقای منتظری و باند ایشان بود. متأسفانه از آن تاریخ، بعضی از دولتمردان برای تبرئه خود یا به دلیل این که از رأس قدرت به زیر آمدند در قالب مقاله، نامه، گزارش، ذکر خاطره و غیره شروع به سیاه‌نمایی گذشته کردند. کسانی که سال‌ها در تمامی تصمیم‌گیری‌های استراتژیک نظام در دولت و مجلس و سایر مجامع تصمیم‌گیری حضور داشته و تأثیرگذار بودند اما به گونه‌ای سیاه‌نمایی کردند که گویی خود هیچ مسئولیتی در قبال این تصمیمات نداشتند.

به عنوان نمونه در جریان اعدام منافقین شقی که دستشان به خون ده‌ها تن از مردم مظلوم کوچه و بازار آلوده بود وقتی حکم الهی در سال ۶۷ در مورد آنها اجرا شد، منتظری به گونه‌ای سیاه‌نمایی می‌کند که گویی او و باند او هیچ نقشی در این اعدام‌ها نداشتند؛ غافل از این که اصلاً اعدام مفسدین فی الارض در نظام جمهوری اسلامی با ارجاع به فتاوی ایشان عملی بود و امام در منابع فقهی به این مسئله با احتیاط برخورد می‌کرد. در تاریخ ۱۳۶۶/۵/۹ آقای موسوی اردبیلی که در این دوران ریاست قوه قضاییه را بر عهده دارند نامه‌ای به امام خمینی به این مضمون می‌نویسد:

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دام عزه

اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر

آیت‌الله منتظری جایز است و این مسئله در محاکم قضایی مورد احتیاج است. اگر اجازه می‌فرمایید در مراجع قضایی طبق نظر ایشان عمل شود.
ادام الله عمرکم الشریف
عبدالکریم موسوی اردبیلی

امام در ذیل این نامه می‌نویسند:

بسمه تعالی

مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمایید. ۱۶۶/۵/۹

نویسندگان خاطرات آقای منتظری در کینه‌ورزی نسبت به امام و سیاه‌نمایی نظام جمهوری اسلامی و بزرگ‌نمایی جایگاه منتظری در تصمیم‌گیری‌های استراتژیک نظام، آنچنان عقلشان قاطی چیزهای دیگر می‌شود که فراموش می‌کنند این اسناد را که نشان می‌دهد اعدام بحق منافقین در سال ۱۳۶۷ به فتوای قضایی منتظری بوده است نه امام خمینی، در خاطرات منتظری حداقل به عنوان سند افتخار نیاورند!

کینه‌ورزی و سیاه‌نمایی منتظری و باند او که بعدها در جریانات دوم خردادی و اصلاح‌طلبی ژست‌های دموکراتیک به خود گرفتند، فقط به مسئله اعدام منافقین ختم نشد. شاهکار سیاه‌نمایی منتظری که جریان‌های اصلاح‌طلب نسبت به آن خود را به جهل مرکب زدند و تلاش کردند که آنها را از حافظه تاریخی ملت مظلوم ایران پاک نمایند، نامه مورخ ۱۳۶۷/۷/۹ به میرحسین موسوی نخست‌وزیر ایران است.

این نامه که در فضای حمله منافقین، عملیات مرصاد و تهاجم مجدد رژیم بعث به خاک میهن ما بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نوشته شد سطح دخالت‌های وسیع منتظری و باند وی و همچنین سیاه‌نمایی‌های ظالمانه آنها نسبت به نظام جمهوری اسلامی را بیشتر برملا می‌سازد و نشان می‌دهد چرا سنت سیاه‌نمایی در جریان‌های اصلاح‌طلبی که به نوعی از آب‌شخورهای فکری منتظری ارتزاق می‌کنند، نهادینه شده است.

سیاه‌نمایی‌های منتظری در این نامه نسبت به دولت میرحسین موسوی بی‌شک دردناک‌ترین و شاید اولین سیاه‌نمایی‌های سیستماتیک دولتی در ساختار نظام جمهوری اسلامی است که در آن فردی که خود و گماشتگانش در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های خوب و بد نظام دخالت مؤثر و مستقیم داشتند برای تبرئه خود این گونه به جان نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران افتادند و از تمام آنچه به زعم خود نادرست تشخیص دادند اعلام برائت نموده و خود را مبرا جلوه دادند.

۱. خوانندگان برای دیدن این اسناد به خاطرات منتظری پیوست‌های ۷۵ تا ۸۲ مراجعه کنند.





منتظری در این نامه خطاب به میر حسین موسوی می نویسد:

۱. پس از جنگ انتظار تحول اساسی در اقتصاد و سیاست و برخورد با مردم می رفت. [خوانندگان عنایت داشته باشند که هنوز نزدیک به دو ماه از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ گذشته است و حمله مجدد صدام و منافقین پس از قبول قطعنامه، و اشغال بخش اعظمی از خاک ایران عملاً مفهومی به نام پایان جنگ را در این دوران بی خاصیت می سازد ولی گوش سیاه نمایان اصولاً بدهکار چنین منطقی نیست.]

۲. کمبودها و تبعیض ها و تورم و درآمد کم و اختلاف قیمت های بی رویه که منشأ عمده آنها خود دولت و عدم تخصص و دلسوزی و تنگ نظری ها و سخت گیری های بعضی مسئولین بازرگانی و صادرات و واردات کشور و دخالت و تصدی بسیاری از ارگان ها نسبت به تجارت بی حساب از قبیل سپاه و بنیاد شهید و امثالهما می باشد اینها همه وضع اقتصادی کشور را فلج کرده است. [خوانندگان عنایت داشته باشند که منتظری فضای حاکم بر دولتی را ترسیم می کند که اصلاح طلبان سعی داشتند در فتنه ۸۸ این دولت را به عنوان آرمانی ترین دولت انقلاب به ما معرفی کنند. سیاه نمایی های منتظری در این نامه خیلی شباهت به سیاه نمایی های اخیر اصلاح طلبان نسبت به دولت نهم و دهم دارد و بی تردید حداقل ما را به یاد این مسئله می اندازد که اگر سیاه نمایی های منتظری ارزش تاریخی دارد باید برای این سیاه نمایی های اخیر نیز وجاهتی قائل شد.]...

۴. امروزه کشورهای چپ رو و تند هم به اشتباه خود واقف شده اند و سیاست درهای باز را تعقیب می کنند و به مردم بیشتر بها می دهند. باید مسئولین تنگ نظر و سخت گیر و بی اعتنا به مردم اساساً تعویض شوند. چون ترک عادت برای بعضی میسر نیست...

۶. تعزیرات حکومتی موفق نبوده است و ناراحتی زیاد درست کرده، کار نوعاً به دست بچه های خام و عقده دار افتاده و خود این سیاست موجب بسیاری از کمبودها و نابرابری ها شده، شما به گزارش های مسئولین صد در صد اعتماد نکنید.

۱۲ برای تقدیر و تکرار...
۱۳ دولت...
۱۴ اگر...
۱۵ اگر...



این‌ها نمونه‌های بسیار اندک سیاه‌نمایی‌هایی بود که متأسفانه با منتظری و پیروان مشرب او در ساختار رسمی دیوانسالاری ایران وارد شد و عموماً جریان چپ انقلاب، بعدها از آن به عنوان روشی برای تخریب رقبای سیاسی خود بهره گرفتند. در انتخابات هفتم ریاست جمهوری، سیاست سیاه‌نمایی، سردار سازندگی را نیز بی‌نصیب نگذاشت و گربه‌کوره‌های چپ انقلاب، برای کوبیدن جاده ناصاف پدرخوانده خود او را از مقام سردار سازندگی به عالیجناب سرخپوش، آمر اصلی قتل‌های زنجیره‌ای، اکبرشاه و... تنزل دادند. سیاه‌نمایی دوره هاشمی در کارنامه سیاسی جریان اصلاحات در نوع خود جالب و عبرت‌آموز است زیرا مقوله سازندگی را که در غبار مه‌آلود و انبوه سوء تعبیرهای گوناگون فرو رفته بود، به درستی تفسیر کرد و توسعه‌پنداشتن این فرآیند را که جریان‌های چپ خیلی اصرار داشتند این معنا از این دوره استخراج شود را نشان داد که یک اختلاط مصلحتی و نمایشی بیش نبود.

اصلاح‌طلبان برای رهایی از سایه سنگین پدرخوانده و رسیدن به قدرت باید از ویرانه‌های دوره سازندگی عبور می‌کردند و این دوره را خرابه‌ای نشان می‌دادند که هاشمی در تب و تاب قهرمان شدن و قهرمان ماندن و برجسته بودن در تاریخ یا تاریخی شدن، با ابتکارات ناشیانه و با آزمایش و خطا، سرنوشت یک انقلاب و سرنوشت مردم یک جامعه و سرمایه‌های ملی یک کشور را در پای خواهندگی‌های فردی خود قربانی کرده بود. اصلاح‌طلبان در سیاست سیاه‌نمایی دوره هاشمی به دنبال القای این مسئله بودند که آرمان‌های خواهندگی‌های این دوره، آرمان‌هایی تصنعی بود. آرمان‌هایی که جز خودمداری، خودبینی و خودپنداری چیز دیگری در توبره نداشت. آنها به ما گفتند که ده‌ها میلیارد دلار بدهکاری و صدها طرح و پروژه نیمه‌کاره و نشر بی‌عدالتی و سرکوب آزادی و ده‌ها اوضاع سیاه به جا مانده از دوره هاشمی هیچ گاه به معنای توسعه نیست.^۱ متأسفانه سیاست سیاه‌نمایی دولتی که از منتظری آغاز شده بود در دولت هفتم و هشتم نهادینه شد و دولت نهم و دهم نیز برای توجیه بعضی از اقدامات غیرموجه و نادرست خود از این سیاست کم و بیش استفاده کرد و اکنون این رویه ناپسند و مخرب، در دولت یازدهم ماهیت تئوریک و سیستماتیک به خود گرفته و با کمال تعجب به عنوان یکی از اصول ثابت برنامه‌های تبلیغی، فرهنگی و سیاسی دولت درآمده است. اکنون سریال سیاه‌نمایی‌های دولتی توسط اصلاح‌طلبان و اعتدالیون متأسفانه در

۱. خوانندگان برای اطلاع از سیاه‌نمایی‌های این دوره رک: رحمت‌الله صادقی، هاشمی در بوته نقد، تهران، گفتمان، ۱۳۷۸.

اگر بگوییم که نهضت ۱۵ خرداد از یک جهت نهضتی علیه سیاه‌نمایی‌های سیستماتیک علیه ایران، ملت ایران، ذخایر و سرمایه‌های ایران و توانایی‌های ملت ایران بود، به بیراهه نرفته‌ایم

دولت یازدهم دور دیگری را آغاز کرده است. کارگزاران دوره سازندگی و اصلاحات برای توجیه خودخواندگی‌های خود مجدداً به این حربه ناجوانمردانه و زنگ‌زده روی آوردند. مطالعه سرانگشتی تاریخچه سیاه‌نمایی در ساختار دیوانسالاری دولتی نکات عبرت‌آموزی

را پیش پای ملت ما قرار می‌دهد. این آموزه‌ها نشان می‌دهند که سیاه‌نمایی در کشور ما بیش از هر چیز حاصل پردازش‌های ذهنی جریان‌های سست و ناتوان در عرصه سیاست و فعالیت‌های سیاسی است.

راست گفته‌اند که در بازار سیاست به ندرت می‌توان فرشته بود یا فرشته جست‌وجو کرد. در این بازار متعارف که متأسفانه در کشور ما هنوز تحت سیطره گفتمان‌های رسمی غربی است سیاست‌بازان و سیاست‌کاران در داد و ستدهای خویش گاه مصلحت را حقیقت می‌دانند و گاه حقیقت را فدای مصلحت می‌کنند و گاه مانند غربی‌ها معتقدند که هیچ نسبتی میان حقیقت و سیاست نیست. خوش‌باوری زیانباری است که عده‌ای گرفتار آن هستند و فکر می‌کنند که حقیقت را می‌توان نزد سیاستمداران جست‌وجو کرد. تا وقتی سیاستمداران ما در سیاست‌ورزی به شیوه و روش غربی‌ها سلوک می‌کنند و تا وقتی به جای دلبستگی به حقیقت، اراده معطوف به قدرت سنگ محک سیاستمداری است، سیاه‌نمایی رقابتی ناسالم در کسب هویت‌های سیاسی است.

مداخله‌گری دولتمردان در سیاست‌های سیاه‌نمایی، به خودی خود پیکار سیاسی را در جامعه نه تنها تعدیل نمی‌کند بلکه عملاً در فرآیند ایجاد «چندگانه‌باوری» همچنان وظیفه مرزبندی و روشن ساختن مرزهای هویت سیاسی جامعه را به عهده می‌گیرد. دولت‌مردانی که در رأس سیاست سیاه‌نمایی هستند صلاحیت آن را ندارند از منتقدان خود تقاضا کنند که در انتقاد از آنها انصاف را رعایت نمایند. زیرا خود با اتخاذ سیاست سیاه‌نمایی اساس انصاف را متزلزل و بی‌اعتبار کرده‌اند. در جامعه‌ای که اساس انصاف توسط هر سیاست‌ورزی بی‌اعتبار شود انتظار انصاف از رقبای سیاسی توهمی بیش نخواهد بود.

در سیاست‌ورزی اسلامی میزان توانایی و اقتدار در ذات خود پدیدار نهفته است نه در نفی و انکار پدیدارهای متقابل. بهترین سنجش توانایی هر دولت در برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، بهره‌وری ساختاری و سازمانی و عملکرد آن دولت نهفته است. می‌توان تفاوت دولت‌ها و توانایی‌های آنها را در این زمینه‌ها در عملکردهای مقایسه‌ای و تطبیقی





نشان داد (روشی که سعی می‌کنیم در شماره‌های آتی از آن بهره بگیریم). این تفاوت‌ها را می‌توان در میزان اقبال رأی‌دهندگان به هر دولتی، در ادوار انتخاباتی به دست آورد. ماده‌ها روش انسانی و اسلامی برای نشان دادن میزان توانایی و مقبولیت یک دولت یا جریان یا نهاد داریم که توسل به آنها ما را از به کارگیری روش سیاه‌نمایی بی‌نیاز می‌کند. نمونه‌ای از مباحث مربوط به دوران انقلاب اسلامی به این اعتبار مطرح شد تا بدانیم نهضت ۱۵ خرداد و آرمان‌ها و روش‌های حل مسئله آن هنوز زنده و راهگشاست. معضل بزرگ جنبش ۱۵ خرداد در نداشتن حزب، گروه، سازمان، امکانات و پشتیبانی خارجی نبود. ۱۵ خرداد مردم را داشت و جنبشی که مردم را داشته باشد از تمامی آنچه تصور می‌شود یک جنبش برای شروع و تداوم و پیروزی به آنها نیاز دارد، بی‌نیاز خواهد بود. مشکل بزرگ امام خمینی و جنبش ۱۵ خرداد یکی مقابله با بزرگ کردن‌هایی بود که رژیم شاه با این بزرگ‌ها تحصیل کرده‌های جامعه‌شناسی و تاریخ دانشگاه سوربن فرانسه را نیز فریب می‌داد؛ و دیگری مقابله با سیاه‌نمایی‌هایی بود که نسبت به توانایی‌ها و ذخایر فرهنگی کشور انجام می‌گرفت تا اعتماد و اطمینان مردم را به داخل از بین ببرند.

عظمت ۱۵ خرداد بیش از هر چیز مقابله با ذهن‌های بافته و تافته‌شده تحصیل کرده‌هایی بود که در جبهه ملی و سایر احزاب در ارکان رژیم پهلوی در قشرهای دانشگاهی، در رسانه‌ها، در حوزه‌ها و حجره‌های فقاقت و مرجعیت، در دیوانسالاری دولتی و در سایر شبکه‌های منورالفکری و مذهبی تحت تأثیر این تابلوها قرار گرفته و نه تنها فاجعه‌ای که در ایران در حال وقوع بود را متوجه نمی‌شدند بلکه این بزرگ‌های شاهانه را توجیه علمی، فلسفی و جامعه‌شناختی می‌کردند.

مشکل بزرگ ۱۵ خرداد این بود که رژیم شاه و ستون‌های نگهدارنده آن، این تحلیل‌ها و قضاوت‌ها را مبنای حقانیت و تداوم اقدامات خود قرار می‌دادند و خودشان هم باورشان شده بود که از سال ۱۳۳۸ تا سال ۱۳۴۳ که اوج فلاکت ایران و نابودی هسته‌های تولیدی کشور و در نهایت نابودی استقلال سیاسی و تحمیل رژیم کاپیتولاسیون به ایران بود تغییرات بزرگی در کشور به نفع مردم به وجود آمده است.

معضل بزرگ جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دوران معاصر ایران بیش از هر چیز رنج بزرگ کردن استبداد و استعمار توسط کسانی بود که در طول تاریخ ایران گویی و وظیفه دیگری جز این نداشته‌اند؛ زخم فرهنگی و سیاسی مزمنی که در تاریخ معاصر، ملت ایران از این زخم رنج‌های فراوان دیده است و هنوز هم این زخم التیام پیدا نکرده است، زخم بزرگ کردن چهره زشت و نفرت‌انگیز استبداد و استعمار در قالب تئوری‌های



شبه‌علمی و شبه‌تاریخی، زخم نجات‌بخشی، دموکراسی خواهی و حقوق بشر امریکایی، زخم استقلال ستیزی و تئوریزه کردن وابستگی، زخم فرهنگ‌گریزی و هویت‌ناپذیری منورالفکری، زخم بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی به ذخایر و سرمایه‌های ملی، زخم سیاه‌نمایی و تیره و تار نشان دادن داشته‌ها و پنداشته‌های ایرانی، زخم وطن‌فروشی و خیانت به مردم، زخم اعتماد و اطمینان به دشمنان این مرز و بوم و زخم...

زخم دورانی که یک ملت تحقیر شده، رنج کشیده، سرکوب شده و فقیر و عقب نگه داشته شده برای دفاع از حیثیت، هویت، استقلال و آزادی خود به میدان آمده باشد و قامت رشید فرزندان به خاک و خون کشیده شده باشد؛ اما یک مدعی جامعه‌شناسی بدون توجه به آثار و عواقب گفته‌ها و نوشته‌هایش بنویسد که:

... از نظر هیئت حاکمه ایران که در رأس آن شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه قرار دارند من یک تحلیل جامعه‌شناسی علمی و تازه‌ای دارم که استنباط شخصی من است و این کلید عقاید سیاسی من محسوب می‌شود و آن این است که بر خلاف بسیاری از رژیم‌های سیاسی کشورها هیئت حاکمه ایران متکی به یک طبقه اجتماعی مشخص نیست یعنی پایگاه طبقاتی ندارد... اساساً از طرف یک طبقه مشخص اجتماعی مبعوث نمی‌شود بلکه مجری او امر است. شخص ایشان (شاه) را نمی‌توان در یک چهارچوب طبقاتی مشخص اجتماع کنونی ایران محدود کرد زیرا بوسیله یک طبقه معین زمام سلطنت را به دست نگرفته‌اند بلکه از نظر اجتماعی یک شخصیت فوق طبقاتی دارند و به اصطلاح از قید طبقه معینی آزادند و قاعدتاً چون خود را وابسته به یک طبقه مشخص در جامعه نمی‌دانند ناچار خود را ناگزیر به حفظ منافع و اتکاء بدان نمی‌یابند. از این نظر می‌توان گفت که در ایران طبقه حاکمه وجود ندارد و بنابراین همه طبقات با حفظ شکل سیاسی و رژیم موجود می‌توانند تغییرات اساسی و عمیق اجتماعی را به نفع خود ممکن بدانند و به سرنوشت خود بدون توسل به زور و دست زدن به یک کار تند انقلابی امیدوار باشند. چنانکه در جریان تغییرات و اصلاحات اجتماعی پنج، شش سال اخیر ایران در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی این اصل بروشنی به ثبوت رسید و دیدیم که چگونه با تصمیم شخص ایشان فتوایلیسم که طبقه حاکمه ایران محسوب می‌شد

معضل بزرگ جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دوران معاصر ایران بیش از هر چیز رنج بزرگ کردن استبداد و استعمار توسط کسانی بود که در طول تاریخ ایران گویی وظیفه دیگری جز این نداشته‌اند؛ زخم فرهنگی و سیاسی مزمنی که در تاریخ معاصر، ملت ایران از این زخم رنج‌های فراوان دیده است و هنوز هم این زخم التیام پیدا نکرده است...

و در شرایط سیاسی موجود تضعیف یا اضمحلال آن غیر ممکن بشمار می‌آمد ناگهان در هم کوبیده شد.^۱

ما در اینجا کاری به تناقضات، پریشان‌گویی‌ها، سطحی بودن و بافته‌های ذهنی این نوشته‌ها نداریم اما آنچه مربوط به عظمت جنبش ۱۵ خرداد در آن شرایط وادادگی و بزرگ کردن‌های علمی استبداد و استعمار می‌باشد این است که امام خمینی با وجود چنین

زمینه‌هایی در محیط دانشگاهی و جامعه روشنفکری مردم را به صحنه قیام وارد کرد. ما نمی‌دانیم امام بر مبنای کدام تحلیل جامعه‌شناختی، سیاسی یا علمی احساس کرد که در چنین دورانی قیام و آوردن مردم به صحنه جواب می‌دهد!! زیرا شرایط از نظر داده‌های متعارف جامعه‌شناختی و تحلیل‌های سیاسی شرایط یک قیام اثرگذار به نظر نمی‌رسید اما امام که از این زاویه به تحولات اجتماعی نگاه نمی‌کرد.

در جامعه مذهبی ایران برای امام وجود تضاد طبقاتی، وجود طبقه پیشرو و سایر شرایط که شرط موفقیت یک جنبش در بنیادهای فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی است، خنده‌آور بود. امام حتی برای جریان‌های کمونیستی در جامعه مذهبی ایران که از جنگ دوم همیشه دستاویزی برای سرکوب اعتراضات مردمی بودند و بخش اعظمی از ناکامی‌های ملت ایران به خاطر وجود این جریان مترسک در بوستان ملت بود، شأنی قائل نبود تا احساس کند این گروه‌ها در جناح چپ و راست حتی عرضه ساماندهی افراد درون تشکیلات خود را داشته باشند چه برسد به رهبری یک قیام مردمی!! اصلاً از نظر امام در ایران مرام کمونیستی را بیش از آن که «روسوفیل‌ها» مطرح کرده باشند «انگلو فیل‌ها» مطرح کرده بودند!! امام پایه‌گذار حزب توده در ایران را انگلو فیل می‌دانست.

آنچه ارکان رژیم پهلوی و سیستم عصبی امریکا و ستون‌های نگه‌دارنده منافع اینها را در کشور از هم پاشید این بود که جنبش ۱۵ خرداد تمامی این نمایش‌های بزرگ‌شده را عیان کرد و چهره کریه آن سوی افسانه نجات‌بخشی، دموکراسی خواهی، اصلاح‌طلبی و

۱. شریعتی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۱۸۰-۱۷۸.





حقوق بشر امریکایی را نشان داد. محیط فریبنده و بزک شده‌ای که در آن سردمدار استبداد، اختناق و وابستگی می‌شود رهبر اصلاحات و انقلاب و پرچمدار آزادی زنان و الغای فئودالیت و غیره و امپریالیسم خونخواری چون امریکا و رئیس جمهور آن می‌شود مظهر آزادی و آرمان‌های آزادیخواهانه و چهره نمونه و جاودانی از شهامت برای نسل جوان!

پس از کشته شدن جان کندی رئیس جمهور امریکا که آن همه مصائب را بر ملت ایران تحمیل کرد و خون پاک صدها جوان این مرز و بوم برای رضایت وی بر زمین ریخته شد، کمیته دانشجویان جبهه ملی اعلامیه تسلیتی منتشر می‌کند که در مجله این جبهه منتشر می‌شود. این اعلامیه حتی خود امریکایی‌ها را متعجب می‌سازد.^۱ وجه صدور این تسلیت توسط جبهه ملی که هیچ منطق عقلی و سیاسی جز اظهار نوکری و سرسپردگی نداشت آن هم در شرایطی که امام رئیس جمهور امریکا را مسئول اصلی خیانت‌ها و جنایت‌های رژیم شاه به خصوص در ۱۵ خرداد می‌دانست و دست امریکایی‌ها تا مرفق به خون ملت ایران و چپاول منابع ملی ما آلوده بود و در شرایطی که در هیچ کجای تاریخ ثبت نشده که جبهه ملی برای شهدای ۱۵ خرداد اطلاعیه‌ای داده و اظهار تأسف و همدردی کرده باشد و در اغلب اسناد نیز آمده است از این که ساواک در گزارش‌های خود دخالت جبهه ملی در قیام ۱۵ خرداد را تأیید نکرده و آنها را این که چنین لطفی ساواک نسبت به جبهه ملی داشته اظهار خوشحالی و پایکوبی می‌کردند، صدور چنین اطلاعیه‌هایی چیزی جز خون در جگر کردن مردم نبود.

۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا؛ احزاب سیاسی در ایران (۱)، بی‌نا، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۵۱.

تکرام تسلیتی که از سوی کمیته دانشجویان جنبه ملی به ایالات متحده فرستاده شد این عبارات جالب را در برداشت:

"آنها می‌گویند که برای آزادی ملت خود مبارزه می‌کنند و می‌دانند چگونه آزادیهای آزادیخواهان در میان سلبهای جوان رشد می‌یابد. کشی بطور این آرماسیا بود، کشی که نویسنده کتاب شعرهایی در شهادت بود اکنون خودش چهره‌ای از شهادت و یک نمونه جاویدان از شهادت برای نسل جوان است".

با این وجود انتشار مجله جنبه ملی که این تکرام در آن درج شد همین در عین حال سیاست آمریکا را در ایران با سختی هر چه بیشتری مورد انتقاد قرار می‌دهد. این دوگانگی بین محسن بنی‌الحاده و نفرت موق‌العاده نسبت به ایالات متحده باز به استدلال از روی دلایل عقلی از جانب این دانشجویان دارد. و این استدلال از روی دلایل عقلی گاهی شک این حدیث را می‌گیرد که رئیس جمهور مرحوم طرفدار وادار کردن شاه به اتحاد سیاستهای دموکراتیک بوده است ولی این تصدیق مسئله مشاران سناطه‌کار و سارینی که در سلسله‌های پاتن تر نوروکراسی آمریکا قرار داشتند غرضی می‌شده است.

هر چند که سفارت کوششهای ویژه‌ای برای برپایی دانشجویان به عمل آورده و تشابه‌های خوبی چه در میان دانشجویان غیر سیاسی و چه در میان رهبران دانشجویان جنبه ملی برقرار کرده است، اما باید البته درباره افکار دانشجویان از هر گونه تعمیق پرهیز کرد و به‌ویژه که ما در باره آنها اطلاعات کافی تعیینی نداریم. سایر این اطلاعات موجود از یک بررسی و تکراره‌ای در میان دانشجویان دانشگاه تهران که از سوی بخش پژوهش افکار عمومی و بازاریابی مؤسسه ملی راجتشناسی بعمل آمده است باید به‌طور عامی حالب باشد.

بر اساس یک نظر خواهی که در اوایل سال ۱۳۶۵ بعمل آمده ۲۳ درصد از دانشجویان در پاسخ به این سؤال که چرا آنها در دانشگاه





در هیچ شرایطی، تعبیری که سران جبهه ملی^۱ در این اطلاعیه نسبت به رئیس جمهور امریکا به کار بردند حتی در مورد رهبر خود، دکتر مصدق نیز به کار نبردند: «آنهايي که برای آزادی ملت خود مبارزه می کنند می دانند که چگونه آرمان های آزادیخواهانه در میان نسل جوان رشد می یابد، کندی مظهر این آرمان ها بود.»

پیش و بعد از این نیز اظهار ارادت سران جریان های مختلف جبهه ملی به امریکا بارها بیان شده بود. مثلاً کشاورز صدر گفته بود که: اگر ایالات متحده خواستار یک کشور آزاد است که علیه شوروی ها کار کند باید به جبهه ملی کمک کند.^۲ یا در جای دیگری می گوید: امریکا باید ایران را راهنمایی کرده و کمک کند که به طرف دموکراسی غربی برود تا مردم بتوانند آزاد باشند.^۳ داریوش فروهر، کریم سنجابی، مقدم مراغه ای، شاهپور بختیار، متین دفتري و اغلب رهبران جبهه ملی شبیه همین اظهار نظر ها را در مورد امریکا دارند.

همان طوری که گفته شد امریکایی ها از دیدن این اطلاعیه اظهار تعجب کردند و در گزارش محرمانه سفارت امریکا در تهران به وزارت امور خارجه امریکا در ۳۰ آذر ۱۳۴۲ آمده است که این دوگانگی بین تحسین فوق العاده و نفرت فوق العاده نسبت به ایالات متحده نیاز به استدلال از روی دلایل عقلی از جانب این دانشجویان دارد.

ارزیابی امریکا زبان حال فضای شکننده و بزک شده ای است که قشر منورالفکر آن این چنین گرفتار دوگانگی و وادادگی و اسیر تحلیل های تئوریک است که در غرب آموخته و با آن می خواهد فضای جامعه ما را درک کند و با این درک به داد ملت ایران برسد!! امام می دانست بین این درک و آن خواسته هیچ سنخیتی وجود ندارد. از دل آن آموخته های تئوریک رضاخان و محمدرضا به عنوان رهبران تجدد و ترقی، الغای فتوالتیته و اعطای آزادی به زنان و غیره خارج خواهد شد و رئیس جمهور پیچیده ترین قدرت استعماری یعنی امریکا، خضر نجات و مظهر آرمان های آزادیخواهانه و نماد شجاعت برای نسل جوان خواهد بود!

تنها کسی که می توانست این بیگانگی کشنده در نسل تحصیل کرده و جوان را درک کند امام خمینی بود. امام فاصله بین ایده آل ها و آرمان های این نسل از یک سو و واقعیت های اوضاع ایران از سوی دیگر را با تمام وجود می شناخت و می دانست که

۱. شاید بعضی ها باور کنند که این اطلاعیه را دانشجویان جبهه ملی صادر کرده اند ولی واقعیت این است که این اطلاعیه توسط سران جبهه ملی به نام دانشجویان منتشر شده است.

۲. اسنادلانه جاسوس/ امریکا، همان، ص ۱۲.

۳. همان.



این فاصله را با کارهای ماجراجویانه‌ای مثل مبارزات چریکی یا جنگ مسلحانه و امثال آن نمی‌توان پر کرد. این فاصله تنها با آگاهی و با لمس واقعی تفاوت‌ها و کنار رفتن چهره‌های بزک‌شده از بین می‌رفت. نهضت ۱۵ خرداد یکی از کارهای بزرگش، کنار زدن رنگ و نیرنگ این شرایط بزک‌شده بود.

با تفصیل مذکور، ما در این مجموعه نهضت ۱۵ خرداد را چندان از جنبه اسنادی بررسی نخواهیم کرد. ۱۵ خرداد بیش از هر چیز از جهت ساختار شکنی‌هایی که در شبکه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر ایران دهه ۴۰ انجام داد، ارزش بررسی دارد. این شبکه‌ها وظیفه بزک کردن امریکا و رژیم حاکم بر ایران را بر عهده داشتند و امام نیز بنابر وظیفه الهی و انسانی باید ماهیت این بزک‌ها را برملا می‌کرد و چهره زشت و کریه رژیم پهلوی در پشت این بزک‌ها را رو می‌کرد.^۱

امام رو در رو باید با پنج شبکه پر قدرت در داخل کشور مبارزه می‌کرد. شبکه‌های تو در تویی که بعضی از آنها اگرچه مستقیماً با هم در ارتباط نبودند ولی در نهایت آب به آسیاب مشترک می‌ریختند.

۱. شبکه‌های سیاسی و امنیتی که روی افسانه نجات‌بخشی امریکا فعالیت می‌کردند.
۲. شبکه‌های سنتی سیاست درون رژیم پهلوی که برای بقای خود تجارت وطن‌فروشی می‌کردند.

۳. شبکه‌های بهایی - صهیونیستی درون رژیم پهلوی که سیاست بسط قدرت در ارکان حکومت را داشتند.

۴. شبکه‌های ایدئولوژیک درون رژیم پهلوی که در پی نابودی اسلام و ترویج باستان‌گرایی در ایران بودند.

۵. شبکه‌های ارتجاعی و مقدس‌مآب درون حوزه‌های علمیه که مذهب را برای دکان مریدخوری و مرادفروشی خود می‌خواستند.

امام باید از روی نعل این شبکه‌ها عبور می‌کرد تا مردم باور کنند که قرار است گشودگی جدیدی اتفاق بیفتد. گشودگی‌ای که از جنس جنبش‌های کاذب اجتماعی نیست. همه آنهایی که جنبش‌های اجتماعی را مطالعه کرده‌اند می‌دانند، جنبش‌های سیاسی - اجتماعی عموماً در نفی وضع موجود و شبکه‌های حاکم که مدافع وضع موجود هستند وارد عمل می‌شود. آنهایی که جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی را غیر متعارف

۱. چنانکه امروز نیز مقام معظم رهبری طبق رسالت مقدس اسلامی و وظیفه الهی و انسانی خود، بر آن اند توطئه‌هایی را که در این دولت برای بزک کردن چهره شیطان بزرگ دنبال می‌شود خنثی کنند. سخنرانی‌های معظم‌له در ایام اخیر - به ویژه سخنرانی‌های ۱۸، ۴ و ۲۵ شهریورماه/ ۹۴ - گویای این واقعیت است.



می‌دانند عموماً به امکانات مقابله با این شبکه‌ها نظر دارند. در آن شرایط بزرگ‌شده هیچ تحلیل رسمی نمی‌توانست نمودارهای گویا و تعریف‌شده‌ای به ما نشان دهد که در زیر پوست این شرایط، انقلاب بزرگی از جنس انقلاب‌های کبیر، از جنس انقلاباتی که انبیاء طایفه‌داران و اولیاء پرچمداران آن بودند، در حال شکل‌گیری باشد.

بنابراین، از جنبه تئوریک و تاریخی، نهضت ۱۵ خرداد هنوز برای ملت ایران تولید معنا و مفهوم می‌کند. زیرا اولاً، هنوز این شبکه‌ها در ایران فعال و تولیدکننده هستند و بیش از هر چیز خطری که متوجه آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی است از ناحیه این شبکه‌هاست. ثانیاً، نقطه آغازین فرهنگ‌رهایی در ایران از نهضت ۱۵ خرداد شروع می‌شود و مفهوم و ماهیت‌رهایی نیز شکل جدیدی به خود می‌گیرد.

ثالثاً، در حوزه سیاست‌بخش اعظمی از جنبش‌های اجتماعی ایران تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد متکی بر برداشت‌های اصحاب دایره‌المعارف انقلاب فرانسه از مفهوم ملت بود. امام خمینی در ۱۵ خرداد این مفهوم را از سیطره چنین نگاه نحیفی‌رهایی بخشید و به مدار اصلی آن در فرهنگ ایرانی-اسلامی برگرداند. حتی اگر تنها همین ره‌آورد را مدیون نهضت ۱۵ خرداد بدانیم جا دارد پیوسته به مقصد ۱۵ خرداد بیندیشیم.

جنبش ۱۵ خرداد از همان آغاز، این بلندپروازی را داشت که جنبشی ساختارشکن به معنای دقیق کلمه باشد و به رغم همه موانعی که بر سر راه تحقق آرمان‌های این جنبش وجود داشت هرگز از مسیر خود منحرف نشود.

نهضت ۱۵ خرداد از این جهت شایسته تداوم تاریخی است تا از چشم‌انداز آن رویدادهای اطراف خود را دیده‌بانی کنیم. تا همانطوری که امام گفت بدانیم چرا این نهضت به وجود آمد و مبدأ وجود آن چه بود؟ آیا صرف بردن یک لایحه به مجلس یا برگزاری رفراندوم برای یک نمایش خنده‌آوری به نام انقلاب سفید این گونه مردم را به خیابان‌ها کشید و به میدان مرگ فرستاد؟

حقیقت این بود که از اواخر دهه ۲۰ در ایران اتفاقاتی در حال شکل‌گیری بود که مسیر ملت ایران را دگرگون می‌کرد. این دگرگونی از نظر امام از جنس اضمحلال کشوری بود که امام مانند اغلب ملت ایران به آن عشق می‌ورزید. بخشی از این وقایع مربوط به حوزه مسائل اسلامی بود؛ بخشی مربوط به دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی ایران می‌شد. بخشی هم به ارکان استقلال سیاسی و اقتصادی ایران بر می‌گشت. امام متوجه این دگرگونی‌ها بود. پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جنگ دوم جهانی و سقوط یک شاه دست‌نشانده از خیلی جهت‌ها برای ایران سنگین بود.